

## تبار رشوندی میرزا کوچک‌خان جنگلی (۱۲۶۰ - ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ش)

### عنایت‌الله مجیدی

الموت، در شمال قزوین و جنوب دریای کاسپین و در جوار شهرهای شمالی ایران به ویژه شهرهای گیلان قرار دارد. به عبارت دیگر، الموت، از راه سه هزار و دو هزار به شهسوار در شرق، و از راه قدیمی انبوه - دیلمان به لاهیجان و رشت در غرب، با تمامی شهرها و قصبات درون این خطهٔ جغرافیایی از شمال ایران همجوار است و بنا بر شواهد، از زمان‌های دور تاکنون با مردمان آنجا دارای ارتباط و خویشاوندی بوده است. بی‌تردید این همجواری و موقعیت خاص جغرافیایی منطقهٔ الموت، از توجه نیروهای نهضت جنگل دور نمانده بوده است و تأثیرپذیری مردم این سامان از آن نیز امری طبیعی به نظر می‌آید. درخور توجه است که به سبب همین موقعیت جغرافیایی منطقهٔ الموت و نزدیکی آن با فعالیت نهضت جنگل در گیلان شرقی، بخشی از قوای سپهسالار تنکابنی - برای حفظ امنیت در مناطق مورد علاقهٔ خود در شمال - و نیز قوای دولت مرکزی برای درهم شکستن نهضت جنگل در مناطق همجوار با الموت از طریق همین منطقه به شمال ایران گسیل شده است؛<sup>۱</sup> اما جای بسی دریغ است که تاکنون حتی یک تک‌نگاری محققانه و جامع به قلم پژوهشگران دربارهٔ نقش این منطقه و نهضت جنگل ارائه نشده است.

اگر گزارش‌های روزانهٔ عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور حاکم الموت به دست ما نرسیده بود، بی‌گمان بخشی - نزدیک به نیم قرن - از وقایع و تاریخ مردم این منطقه که به همین دوره مربوط می‌شود، یکسره در ابهام فرو مانده بود. از گزارش این حاکم قاجاری اجمالاً دو شخصیت یا جریان در ارتباط با نفوذ جنبش

۱. الموتی، ضیاءالدین. قیام مسلحانهٔ دهقانان الموت، تهران: ۱۳۵۹، ص ۱۰۹-۱۱۲؛ سالور، روزنامهٔ خاطرات، ج ۷، ص ۵۵۷۵.

جنگل در الموت باز شناخته می‌شود:

نخست، علیقلی امیر اسعد خلعت‌بری، فرزند محمولی خان سپهسالار تنکابنی، که مقر حکومت او در معلم کلاویه رودبار الموت بود و به سبب هم‌ولایتی با میرزا کوچک‌خان و حفظ موقعیت و منافع خود در رودبار و شمال ایران، سرانجام خود را به همکاری و هم‌سویی با میرزا ناگزیر می‌دیده است. دوم، عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور که به سبب اختلافات ملکی با مردم منطقه، می‌کوشید تا حوزه حکومتی خود را از جریان نهضت جنگل دور نگاه دارد. این معنا از نوشته‌های او به روشنی فهمیده می‌شود. به رغم این دو جریان، نشانه‌هایی از ارتباط و همکاری نزدیک برخی از فعالان و مردم رودبار الموت با این نهضت و نقشی که ایفا کرده‌اند در دست است.<sup>۱</sup>

پس از این مقدمه کوتاه، به موضوع این گفتار، یعنی انتساب تبار میرزا کوچک‌خان به طایفه گُرد رشوند الموت می‌پردازم که نخستین بار و در مقدمه کتاب مجمل رشوند، به اشارتی درباره آن اکتفا کرده بودم؛<sup>۲</sup> اما اکنون با یافتن چند منبع معتبر، به نظر می‌رسد طرح مطلب و داوری درباره این انتساب، امکان‌پذیر شده است. گزارش‌های مربوط، با رعایت ترتیب تاریخی، نقل و بررسی می‌شود.

نخستین گزارش در باب «تبار رشوندی میرزا کوچک‌خان» از آن عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور (۱۲۵۰-۱۳۲۴ش) فرزند عبدالصمد میرزا عزالدوله، برادر بزرگ ناصرالدین شاه قاجار، است. او به نیابت از پدر خود از ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۵ق حاکم و مالک ۴۴ آبادی از بخش الموت بود،<sup>۳</sup> عین‌السلطنه در روزنامه خاطرات مفصل و سودمند ده جلدی خود، که آن را در مدت اقامت در الموت به رشته تحریر کشیده است و از مهم‌ترین منابع مربوط به وقایع سال‌های (۱۲۹۹-۱۳۶۴ق)<sup>۴</sup> به شمار می‌آید، ضمن بیان اخبار منطقه، وقایع نهضت میرزا کوچک‌خان و تأثیر آن را در این خطه با دقت ضبط و گزارش کرده است و از این جهت مرجعی یگانه است.<sup>۵</sup> چنان‌که گفته شد ظاهراً عین‌السلطنه از انتشار اخبار مربوط به میرزا در الموت که به نظر او به ناامنی در منطقه دامن می‌زد و بر مشکلات او می‌افزود، ناخشنود بوده است. وی ضمن وقایع ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق با عنوان «میرزا کوچک‌خان رشوند است» چنین می‌نگارد:

۱. مشخصاً در باب همکاری چند تن از فعالان الموتی با نهضت جنگل، اشاراتی در کتاب قیام مسلحانه دهقانان الموت، سید ضیاءالدین الموتی (تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۰۴، ۱۳۶)، نیز در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه مجلد هفتم و هشتم گزارش شده است.

۲. مجیدی، عنایت‌الله. شناختی از ایل و خاندان رشوند، مقدمه بر مجمل رشوند، (شامل وقایع ۱۲۷۱-۱۲۷۶ق) تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶، صفحه بیست و نه.

۳. سرنوشت آبادی‌های تیولی الموت، مجله انجمن، ش ۱۸ (تابستان ۱۳۸۴): ۸۱-۹۶.

۴. سالور، قهرمان میرزا روزنامه خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور، به کوشش مسعود سالور - ایرج افشار، ده جلدی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴-۱۳۸۰.

۵. برای علاقمندان به موضوع نهضت جنگل و الموت، در اینجا صفحات برخی از این گزارش‌ها را در کتاب ده جلدی روزنامه خاطرات عین‌السلطنه نشان می‌دهم: ۴۹۳۷، ۴۹۴۵، ۴۹۵۳-۴۹۵۴، ۴۹۶۵، ۴۹۸۸، ۵۰۱۵، ۵۰۲۹، ۵۱۴۷، ۵۳۴۵، ۵۷۱۹، ۵۲۵۶.

«در رودبار که رفتیم<sup>۱</sup> گفتند میرزا کوچک‌خان اصلاً رشوند است؛ از رشوندهای رودبار که سابقاً جمعی از آن‌ها به رشت رفته توطن اختیار کردند، لیکن خودش مایل نیست به این سمت معرفی شود.<sup>۲</sup> این مسئله را هم سالار سعید (رشوند) از رشوندهای رشت کشف نموده بود. من به میرزا اسحق<sup>۳</sup> قسم دادم به رشوندهای الموت نگویید که این هم مزید بر علت خواهد گردید. من همین قدر می‌دانم هر آشوبی، هر انقلابی، هر هرزگی، هر جنگی در ایران واقع شود من و الموت و الموتی از آن مستثنی نمی‌باشیم و آخرش نصیب و قسمتی به ما عاید می‌شود»<sup>۴</sup>.

ظاهراً اهمیت این خبر خاص، از نظر تیزبین مصححان روزنامه خاطرات عین السلطنه دور نمانده است، به طوری که ایرج افشار در مقدمه سودمند خود ضرورتاً آن را برجسته ساخته و آورده است: «بخش عمده‌ای از این جلد به حوادث جنگل یعنی نهضت میرزا کوچک‌خان اختصاص دارد. طبق نوشته‌ای از همین کتاب میرزا کوچک‌خان از مردم رشوند بود»<sup>۵</sup>.

دومین گزارش ارزشمند از آن میرزا حسین خیاط - فرنیای قزوینی - (۱۲۵۴-۱۳۲۰ش) است. او از مبارزان انقلاب مشروطیت، عضو حزب دموکرات و حزب سوسیالیست بود. افزون بر این از نخستین یاران نزدیک میرزا کوچک‌خان جنگلی و از اعضاء هیئت اتحاد اسلام آن نهضت به شمار می‌رفت که از آغاز تا پایان نهضت جنگل با میرزا کوچک‌خان پیوسته همکاری داشت و از چهره‌های برجسته این نهضت به شمار می‌آمد. او از دبستان عارف قزوینی نیز بود و به خواست او به رودبار الموت سفر کرد و اطلاعاتی درباره‌ی مراغیان - که عارف با آن طایفه منسوب است - برایش فراهم آورد و از همین منطقه رودبار به نهضت جنگل پیوست. میرزا حسین خیاط در خاطرات خود، که در ۱۳۱۲ش آن را به رشته تحریر کشیده، آنجا که فرجام تلخ میرزا کوچک‌خان را گزارش می‌کند، موضوع خویشاوندی وی با رشوندهای رودبار را بی‌ابهام و صریح چنین متذکر می‌شود:

«در تاریخ چهارم ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۰ق خبر رسید که میرزا کوچک‌خان هنگام تصادم با قوای مهاجم دولت ایران، در کوره‌های بیلاق بین ماسال و خلخال از زحمت سرما دارفانی را وداع گفت، و سر او را خلخالی‌ها از بدن جدا کرده و به طهران می‌برند؛ و پس از تحقیق معلوم شد که جسدش را در قریه خانقاه خلخال مدفون ساخته‌اند. بلی عاقبت کوزه در راه آب خواهد شکست. میرزا کوچک‌خان اسمش میرزا یونس،

۱. مقصود از دهستان الموت به دهستان رودبار رفتیم.

۲. بر فرض صحت این نظر، شاید تصور می‌شده است که این انتساب از محبوبیت او نزد مردمان شمال ایران می‌کاسته است!؟

۳. مقصود، میرزا اسحاق وزیر است که بخشی از املاک الموت خود را به سپهسالار فروخت.

۴. سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه...، ج ۷، ص ۵۱۴۷

۵. همان، صفحه هشت - نه (مقدمه)

۶. عارف قزوینی، ابوالقاسم. خاطرات عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی: با مقدمه ایرج افشار، تهران: سخن، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۹۰.

پسر میرزا بزرگ از طایفه رشوند، از اهالی بلوک رودبار قزوین است. تولدش در سال ۱۲۹۸ در محله اوستا سرای رشت، وفاتش در سال ۱۳۴۰ ق واقع شد.<sup>۱</sup>

سومین گزارش از آن سید محمد (بن هبه الله بن علامه میرزا سیدرفیع حسینی قزوینی) الموسوی القزوینی معروف به بحرالعلوم (تولد ۱۲۹۶ ق) است. تا آنجا که جست‌وجو کرده‌ام، او صاحب چند اثر است، از جمله: رساله شریفه ولایت،<sup>۲</sup> مواهب القدسیه،<sup>۳</sup> حوادث‌الایام،<sup>۴</sup> نخبه آتشکده تبریزی،<sup>۵</sup> رساله اوزان البلدان،<sup>۶</sup> رساله اوکیان<sup>۷</sup> و تاریخچه میرزا کوچک‌خان.<sup>۸</sup>

سیدمحمد بحرالعلوم، در کتاب تاریخچه میرزا کوچک‌خان، مدعی است که شاهد وقایع داستان میرزا کوچک‌خان بوده است و یا مطالب کتاب خود را از مدارک معتبر در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۷۰ ق فراهم آورده و تحریر کرده است.<sup>۹</sup> لازم به یادآوری است که او نسبت به میرزا کوچک نظر خوبی نداشته و این معنا از جای‌جای تألیف او آشکار است. اینک گزارش بحرالعلوم:

«میرزا کوچک‌خان پسر میرزا بزرگ و میرزا بزرگ پسر میرزا یونس است. میرزا یونس اصلاً از ایل رشوند بوده که یکی از ایلات پست مختصر<sup>۱۰</sup> قزوین به جانب آلموت می‌باشد؛ و میرزا بزرگ که از عهد پدر در قزوین می‌زیسته، در عصر میرزا عبدالوهاب مستوفی به شهر رشت رفته داخل در خدمت وی شد و از قصبه فومن دختری بگرفت. از او چند فرزند ذکور و اناث به وجود آمد و پسر بزرگ‌تر را به اسم پدر خود یونس نامید و چون بیشتر اوقات وی را کوچک آقا و میرزا کوچک می‌خواندند، لذا مردم نیز تبعیت کرده نام اصلی او مهجور و به نام مزبور مشهور گشت.»<sup>۱۱</sup>

درباره نوشته بحرالعلوم چند نکته درخور توجه است:

۱. فرنیاء حسین. من و آزادی: خاطرات میرزا حسین خیاط (فرنیاء) از دوستان عارف قزوینی و میرزا کوچک‌خان. به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن، ۱۳۸۸ ص ۱۲۱.
۲. طهران: ۱۳۲۵ ش، سربی، رقعی، ص ۷۲.
۳. طهران: ۱۳۲۴ ش، سربی، رقعی، ص ۱۷۷.
۴. منزوی، احمد. فهرستواره کتاب‌های فارسی، تهران: ج ۱، ص ۶۱۳؛ گلریز، محمدعلی. مینودر یا باب الجنة قزوین. قزوین: طه، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۱۲، الذریعه، ج ۷: ۹۴.
۵. آقا بزرگ طهرانی. الذریعه...، ج ۲۴، ص ۹۱.
۶. همان، ج ۲، ص ۴۷۶؛ گلریز. مینودر...، ج ۲، ص ۶۴۵.
۷. همان، ج ۲، ص ۴۸۰؛ گلریز. مینودر...، ج ۲، ص ۶۴۵.
۸. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۵۵۱۵، تحریر ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۷۰ ق، ص ۲۸.
۹. همان، ص ۲۸.
۱۰. توجه می‌دهم که برخلاف نظر بحرالعلوم، ایل بزرگ رشوند طی چند قرن در مقابل تاخت و تاز ازبک‌ها در شرق و به همراه دیگر طوایف کرد در مقابل نفوذ روس‌ها و... در غرب و شمال غرب از مرزهای کشور پاسداری و حراست کرده است.
۱۱. بحرالعلوم قزوینی. تاریخچه میرزا کوچک‌خان، ش ۱۵۱۵۵، ص ۱.

۱) میرزا کوچک‌خان، نام خود را از نام پدربزرگش که یونس بوده گرفته بوده است؛  
۲) مادر میرزا کوچک‌خان اهل فومن بوده است؛  
۳) زمان هجرت میرزا بزرگ - پدر میرزا کوچک - از قزوین یا الموت به رشت به عهد میرزا عبدالوهاب مستوفی رشتی<sup>۱</sup> باز می‌گردد.  
حال با توجه به اطلاع اخیر، ببینیم میرزا بزرگ - پدر میرزا کوچک‌خان - در چه تاریخی به رشت رفته بوده است؟

میرزا محمدحسین گیلانی معروف به میرزا آقا بابا رشتی از ۱۱۸۳ تا ۱۲۱۲ق در شمار کارگزاران (در مقام نیابت و وزارت) امیر هدایت‌الله‌خان فومنی و امیر سلیمان‌خان اعتضادالدوله حکمران گیلان قرار داشت. در میانه همین سال‌ها میرزا عبدالوهاب‌خان مستوفی رشتی در سایه حمایت میرزا آقا بابا استیفای حقوق دیوانی را در شهر رشت بر عهده داشت. از محرم ۱۲۱۲ق، پس از برکناری میرزا بابای رشتی، میرزا عبدالوهاب‌خان مستوفی به جای او زمام امور رشت را در دست گرفت. او به کمک دو داماد دیگر میرزا بابای رشتی یعنی حاج یوسف‌خان (کلانتر کل ولایات گیلان) و حاجی ملا میرزا حسین (از علمای بزرگ منطقه) صاحب نفوذ و قدرتی شد. خدمات و آثار بر جا مانده از او (مسجد، مدرسه و تکیه) حکایت از این دارد که زمانی طولانی در آن مقام باقی بوده است. مثلاً در موضوع قتل کاظم‌خان حاکم ماسال در ۱۲۷۷ق دخالت او در استیفای حقوق دیوانی ماترک مقتول نشان‌دهنده حضور و تصدی وی در دیوان رشت است.<sup>۲</sup> از این تاریخ به بعد اطلاعاتی از سرنوشت او نداریم. با توجه به تاریخ تولد نخستین فرزند میرزا بزرگ، یعنی میرزا کوچک‌خان در ۱۲۹۸ق و اینکه به فرض هنگام تولد میرزا، پدرش ۲۰ ساله بوده، شاید بتوان گفت تاریخ رفتن میرزا بزرگ از الموت یا قزوین به رشت و اشتغال در دیوان استیفای آنجا در خدمت میرزا عبدالوهاب‌خان مستوفی، بعد از ۱۲۸۰ق بوده است. با این حال باید امیدوار بود که با انتشار مجلد نخستین کتاب مجمل رشوند - که فعلاً نسخه دستنوشته آن در اختیار بازماندگان محمدرحیم‌خان رشوند سرداری است - گزارشی دقیق‌تر از تاریخ هجرت اجداد میرزا کوچک‌خان به رشت به دست آید.<sup>۳</sup>

چهارمین خبر درباره تبار رشوندی میرزا کوچک‌خان، نظر محمدرحیم‌خان رشوند سرداری (۱۲۹۵-۱۳۸۵ش) است. وی که از معتمدین رشوند به شمار می‌آمد و خاطرات بسیار سودمند او هنوز به چاپ

۱. نیز نک: شایسته، فریدون. نهضت جنگل از آغاز تا فرجام، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵، ص ۱۱.  
۲. یوسفدهی، هومن. حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه، رشت: نشر گیلان، ۱۳۸۲، ص ۳۷-۳۸، ۱۱۲-۱۱۵؛ سرتیپ‌پور. نام‌ها و نام‌دارهای گیلان، رشت: گیلکان، ۱۳۷۰، ص ۵۵۴؛ شایسته، فریدون. نهضت جنگل از آغاز تا فرجام، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵ (دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان، ج ۷) ص ۱۱.  
۳. پیش از این، از همین نخستین مجلد کتاب مجمل رشوند دانسته شد که محمد زمان رشوند (فوت ۱۲۵۱ق) پس از اختلاف با باباخان بلوچ حکمران قزوین ۳ سال در شهرهای رشوند نشین گیلان به سر بُرد و یا برای نزدیکی مردمان رشوند الموت با شمال ایران، ۵ ساله حکومت محمدعلی خان سردار سعید رشوند (۱۲۳۹-۱۳۲۵ش) بر تنکابن را مثال آورد (مجمل، ج ۲، ص سی و شش و پنجاه و سه).

نرسیده، معتقد است که طایفه میرزایی (طایفه میرزا کوچک خان) یکی از طوایف رشوند رودبار الموت است که از شهرستان رودبار به رشت رفته‌اند.<sup>۱</sup>

پنجمین روایت متعلق به اشرف‌الملوک رشوند<sup>۲</sup> (متولد ۱۳۲۶ ش)، فرزند محمدرحیم خان رشوند سرداری است. وی که در باب خانواده و طایفه رشوند رودبار، از زمان محمد زمان خان به این سو اطلاعات ارزشمندی در حافظه دارد، معتقد است میرزا بزرگ رشوند پدر میرزا کوچک خان، از رشوندهای روستای شهرستان رودبار الموت است و با یکی از رشوندهای همین آبادی ازدواج کرده بوده است؛ و یکی از نوادگان میرزا بزرگ نیز به نام کبری خانم در عمارلو با عموزاده سالار نصرت عمارلویی عقد ازدواج بسته بوده است. نظر دکتر احمد مجاهد - مصحح کتاب مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - را بر این گزارش‌ها می‌افزاید که معتقد است در یکی از نخستین خبرنامه‌های نهضت جنگل، گزارشی در باب احوال و خاندان میرزا کوچک خان و انتساب او به ایل کُرد رشوند الموت دیده و خوانده است که امیدوارم روزی بدان دسترسی پیدا کنم.

نکته دیگری که در پایان ذکر آن را بی‌فایده نمی‌بیند این است که از گزارش سیدمحمد بحرالعلوم برمی‌آید که نام یونس، نخست نام پدر بزرگ میرزا کوچک بوده است و چون میرزا زاده شد نام پدر بزرگش را بر او نهادند.

لقب «میرزا» هم که در آغاز نام‌های این خانواده دیده می‌شود باید به سبب داشتن سواد و خط خوش بوده باشد که می‌توانسته‌اند در دستگاه میرزا عبدالوهاب مستوفی رشتی نقش دبیری و منشیگری را ایفاء کنند. در شرح احوالی که محمدعلی خان رشوند از خود نوشته است، مطلبی است که با سه موضوع - یونس، میرزا و میرزایی - ارتباطی برقرار می‌سازد. با هم می‌خوانیم:

«... از رودبار شهرستان از راه بهرام‌آباد به شهر آقزوین<sup>۳</sup> رفته [پیرامون سال ۱۲۳۷ق] در مدرسه مولاویردی خان با دو نفر نوکر از ولدان میرزا شعبان که یکی از نوکر شده بودند و یکی میرزا یونس نام خوشنویس هم‌درس خود ساخته ...»<sup>۴</sup>

با فرض که این میرزا یونس خوشنویس پدر بزرگ میرزا بزرگ باشد که از لحاظ زمانی هم به نظر درست می‌آید، آن وقت میرزا شعبان جد میرزا کوچک خان خواهد بود و این نکته‌ای است جدید.

پس از اثبات تعلق خاندان میرزا کوچک خان به طایفه رشوند رودبار الموت، این نکته را می‌افزاید که در باب روستای محل تولد میرزا بزرگ یا میرزا یونس در رودبار، نظریاتی است؛ اشرف‌الملوک رشوند معتقد است میرزا بزرگ از رشوندهای روستای «شهرستان» رودبار است؛ و برخی منابع از وجود شهرت

۱. مجیدی، عنایت‌الله. مقدمه بر کتاب مجمل رشوند، صفحه بیست و نه و پنجاه و چهار.

۲. \_\_\_\_\_، همان، صفحه پنجاه و پنج

۳. رشوند. مجمل رشوند، ج ۲، صفحه چهل و چهار.

«میرزایی<sup>۱</sup>»، یا طایفه «میرزایی<sup>۲</sup>» در چند آبادی دیگر رودبار شهرستان خیر می‌دهند، برخی نیز اعتقاد دارند که محل زادگاه اجداد میرزا کوچک‌خان دهکده «کنه پُشت»<sup>۳</sup> رودبار شهرستان است، که البته منبع مکتوبی بر این نظریات یا شنیده‌ها ارائه نشده است.

\* \* \*

امیدوارم این تحقیق مختصر مایه و انگیزه‌ای برای علاقمندان به جست‌وجو در این موضوع تلقی گردد و با جست‌جو در میان اسناد و اوراق به جا مانده درباره خانواده میرزا کوچک‌خان، اطلاعات دیگری بیابند و در اختیار محققان و مشتاقان بگذارند.



۱. مقصود روستاهای آکوجان، باغ دشت، بلکان، (بلوکان) است (زندى، محمدباقر، جغرافیای تاریخی رودبار الموت قزوین، پایان‌نامه فوق لیسانس دانشکده الهیات معارف اسلامی، ۱۳۵۳ش، ص ۲۶۵).
۲. مقصود روستای فانفین است (همان مأخذ ص ۲۶۵).
۳. نام روستای کنه پُشت در مجموعه ناصری، مجلد چهارم، ص ۶۵، و مجمل رشوند ج ۲ ص ۶۸، ۱۰۶، ۱۲۲ و تعلیقات قزوینی بر تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۳۹۳، به عنوان آبادی دارای سکنه رودبار آمده است. در مینودر یا باب الجنة قزوین (ج ۱، ۱۳۳۷ش، ص ۹۵۰) به عنوان دهکده [= خالی از سکنه] یاد شده، این آبادی به صوفی آباد و بعد رکنی آباد تغییر نام داده است و اکنون خانواده ای کُرد در آنجا زندگی می‌کند.



مدت هفت ماه در طهران بمرور میسر بودیم آمده و بر اثر انهم که ما را شخصی خود  
 گنبدان عدم در این مسازت وقتی تو جوع بودت که مجدداً بر سر تو جوعان و خندان  
 و بعد از آنکه گردانت علی بنده نمود دان بر سر تو جوعان آدر تو جوعان خندان  
 اند که در این حالت و بر سر تو جوعان اصلاح کرده و خدا صفا با ما کرده از  
 می این در کلزارت انامت کرده و ازت دان به خندان بر سر تو جوعان آزاد نمود  
 نگاه کرده بر این زمین و جوعان و خندان و خندان و خندان و خندان و خندان  
 به قریب سالیان رسیده خندان در این بوم ، اهل این زمان تمام نمونه مخصوص آنان  
 در تو جوعان انظار کرده است که در آن زمان در این حالت که خداوند اعلیٰ در  
 سده با ما صفا و انقباض از وجود ما بهره لایه و ملاحظه قریب که در وقت خندان و خندان  
 را حقیقت نام ، ما بر جوعان انظار کرده از مدت ها در بعضی بده برینت که شتم آن بر سر تو جوعان  
 میوات هم صحن جان روز تو در بوم اول طلوع آفتاب صدای خندان تو جوعان در این زمان در تو جوعان  
 بعد از این عتی فرود تو جوعان و خندان در این زمان در سر رسید بر این همان کس که کرده زرد  
 صحیح دارد در تو جوعان چون ملک بود بر این زمان در وقت تو جوعان که ما را ان بود خندان که من  
 از طرف تو جوعان بودیم آمده ام تا جواز طهران رفتیم روزی هفت و هشت ماهه که ان سال ۱۳۲۸  
 وارد طهران شده و در اقامت مدت با تو جوعان و خندان و خندان و خندان و خندان و خندان  
 از این حکم تو جوعان است و طاعت در آن سده و خندان گنبدان و زنجیر در طهران بمرور میسر بودیم  
 ریح الدولی سال ۱۳۲۹ بودیم در آن وقت که تو جوعان و خندان و خندان و خندان و خندان و خندان  
 تو جوعان رفت و اصلاح امور را در زیر سر او بودیم در تاریخ چهارم ریح سال ۱۳۲۹  
 خبر رسید که بر سر تو جوعان منتهای صفتیم با قرار میسر است در آن در راه ارسادتی می  
 آمد و خطیبان از دست بر ما وارد می نمودند و در این گفت بر سر او تو جوعان می که از این همه کار  
 طهران از این دین از تحقیق معلوم شده که حسین که در اثر تو جوعان خندان علی بن مدون ساخته اند  
 می هفت تو جوعان در راه آب سبزه است

پیام بهارستان / ۴، س، ۴، ش، ۱۳ / پاییز ۱۳۹۰

دستنوشته کتاب من و آزادی تألیف میرزا حسین خیاط، ص ۲۹.





(۱)

( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِرَشْتَعِیْنِ )  
 اَحْمَدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الْمُتَّقِیْنَ وَ اللّٰعْنَةُ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ  
 تاریخچه میرزا کوچک خان - سوم ربیع الاول - در این روز از سال یک‌هزار  
 و سیصد و چهل و سه سر میرزا کوچک خان از تن جدا گردید .  
 میرزا کوچک خان پسر میرزا بزرگ و میرزا بزرگ پسر میرزا یونس است .  
 میرزا یونس اصلاً از ایل رشتوند بوده که یکی از ایلات پست مختصر قرزین  
 بجانب الموت می‌باشد و میرزا بزرگ که از عهد پدر در قرزین می‌زیسته در عصر  
 میرزا عبدالوهاب مستوفی بشهر رشت رفته داخل در خدمت وی شده و از قبیل  
 فومن دختری بگرفت از او چند فرزند ذکور و اناث بوجود آمد و پسر بزرگ‌تر را  
 باسم پدر خود یونس نامید و چون بیشتر اوقات دیرا کوچک آقا و میرزا کوچک  
 میخواندند لذا مردم نیز تبعیت کرده نام اصلاً او مهجور و بنام مزبور مشهور گشت .

تاریخچه میرزا کوچک خان

پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۳ / پاییز ۱۳۹۰

دست‌نویست کتاب تاریخچه میرزا کوچک خان تألیف بحر العلوم، نسخه خطی کتابخانه مجلس،  
 ش ۱۵۵۱۵، ص ۱.